

ترجمه‌سنجی یکی از سه داستان

- سه داستان (ساده دل/ افسانه ژولین، تیمارگر پاک/ هرودیا
- نوشته گوستاو فلور
- برگردان میر جلال‌الدین کزازی
- ناشر نشر مرکز چاپ دوم ۱۳۴۸
- ۱۹۹ صفحه

TROIS CONTES
Gustave Flaubert
Editions Hachettes 1936
96 pages

به بخشی از سه داستان پرداخته‌ایم که فلور در سال ۱۸۵۶ کار بر روی آن را آغاز کرده است. نوزده سال پس از آن، در نخستین روز پاییز ۱۸۷۵، دست به نگارش آن زده و در ماه میانین ۱۸۷۶ به پایان برده است. بخشی که وامدار نوزده سال پژوهش نویسنده است و در روزگار دشوار زندگی وی نوشته شده است داستانی افسانه وار بر چهارراهی از دبستان‌های ادبی چون واقع‌گرایی، نمادگرایی، سرشت‌گرایی* و رمانتیسم نئوکلاسیک. سخن از افسانه ژولین، تیمارگر پاک است.

سه داستان سه بار ترجمه شده است. یکی از آن میان در سال ۱۳۶۱ به دست آقای کزازی انجام گرفته است. این بازنگری کوششی است در راه بازنمایی فراز و فرودهای ترجمه.

۱- آهنگ کلام و رویه سخن
اثر، اثری است روایی. هماهنگ و یکدست. گفتگو در آن بسیار کم به چشم می‌خورد و جمله‌های گفتگو نیک کوتاه است. مانند:

– “Oh, oui.” _ “C” est mon père.”
– “J’ai froid.”

تنها در پایان داستان جمله‌های گفتگو کمی بلندتر می‌شود. رویه سخن دارای یگانگی ویژه‌ای است. همه جا روایی بودن آن نگاه داشته شده است. چون شالوده کار داستانی است، پس داستانرا هم هست و چون داستانرا هست پس دیدگاه هم هست. متن نقلی بیشتر دارای زمان دستوری گذشته است. وارونه گفتگو که به زمان حال است. این نکته در ترجمه یکسره پاس داشته شده است.

نمونه نخست:

La nuit, il ne dort pas. Sous le vacillement de la lampe suspendue, il revoyait toujours le grand cerf noir. Sa prédiction l’obsédait; il se débattait contre elle. "Non! non! non! je ne peux pas les tuer!" puis, il songeait: "Si je le voulais, pourtant? ..." et il avait peur que le Diable ne lui en inspirât l’envie.

* naturalisme

شب هنگام، دیدگانش به خواب نرفت. در پرتوهای لرزان چراغ که از طاق آویخته بود، همواره گوی سترگ سیاه را باز می‌دید. پیشگویی گوزن آنی از خاطرش دور نمی‌شد و به ستوهش می‌آورد؛ او در س با این پیشگویی، برآشفته بر خود می‌پیچید: «نه! نه! نه! من نمی‌توانم آنها را بکشم!» سپس یا خ می‌اندیشید: «اگر با اینهمه می‌خواستم دست به چنین کاری بیالایم؟...» او از آن می‌هراسید که مبادا اهرید میل به این کار را در دل وی بیافکند.

نکته در خور درنگ در این گفتگوها، هر چند اندک، نقطه گذاری می‌باشد، این سامان اروپایی که همیشه برای مترجمان دشواری آفریده است. در این ترجمه نیز همه جا گفتگوها همان گونه که فلوربر خواسته است با دو نقطه و دو ابرو آمده است. اما در بخش پایانی، این گونه نقطه گذاری به خط تیره دگرگون می‌شود. چیزی که در متن پایه وجود ندارد.
نمونه دوم:

"C' est comme de la glace dans mes os! Viens près de moi!"
Et Julien, écartant la toile, se coucha sur les feuilles mortes, près de lui, côte à côte.
Le Lépreux tourna la tête.
"Déshabilte- toi, pour que j'aie la chaleur de ton corps!"

- گویی که مغز استخوانم یخ زده است! به نزد من بیا!
پس، ژولین پوشش بستر را به یک سو زد؛ و در کنار وی پهلو به پهلو، بر برگهای خشک آرامید.
- جامه از تن برگیر، تاگرمای پیکرت مرا گرم کند!

با این کار نقل و نقل از میان می‌رود. نیز می‌دانیم خط تیره برای گفت و شنود است*. اما اینجا یک تن بیشتر سخن نمی‌گوید**.

۲- شیوه نوشته

فلوربر با جمله‌های کوتاه و بلند بازی کرده است. آنگاه که روی به توصیف می‌آورد جمله‌ها بلند است و آن زمان که از رویدادها و کارها یاد می‌کند، جمله‌ها کوتاه و مستقل است. این سبک نوشته فلوربر است. اگر ترجمه درست همین گونه انجام نگیرد تأثیر نوشته از میان می‌رود. نمونه سوم توصیفی است بلند از محیط کودکی ژولین. تأثیر این جمله‌های بلند همانا القا و نشان دادن مایه‌وری و توانگری خانواده ژولین است.
نمونه سوم:

Une seconde enceinte, faite de pieux comprenait d'abord un verger d'arbres à fruits, ensuite un parterre où des combinaisons de fleurs dessinaient des chiffres, puis une treille avec des berceaux pour prendre le frais, et un jeu de mail qui servait au divertissement des pages. De l'autre côté se trouvaient le chenil, les écuries, la boulangerie, le pressoir et les granges. Un pâturage de gazon vert se développait tout autour, enclos lui-même d'une forte haie d'épines.

بارویی دوم، ساخته شده از تیرکهای چوبین، نخست باغستانی از درختان میوه راه، آنگاه پاره زمینی را که آمیختگی گلها شماره‌هایی را در آن پدید می‌آورد، سپس چفته‌ای از تاک راه، با مهدهایی جهت چیدن انگور، و میدانی را برای چوگان‌بازی که کاخ نشینان در آن به بازی می‌پرداختند، در میان می‌گرفت. در آن

* dialogue

** monologue

سوی، سگدانی، اصطبلها، نانوائی، خُمخانه و انبارها دیده می‌شد. مرغزاری از چمنهای سبز که پرچینی استوار از خارها آن‌را در میان می‌گرفت، در پیرامون می‌گسترده.

می‌بینیم که مترجم به خوبی هر چه تمامتر این نکته را گرمی داشته است. نمونه دیگر شاید بهترین نمونه از شیوه ویژه فلور باشد. نخست، جمله بلند در توصیف، سپس سه جمله کوتاه و شتابنده هر یک با یک فاعل و یک فعل، در یادکرد از رویدادها؛ و دوباره جمله بلند برای توصیف. نمونه چهارم:

Des esclaves en fuite, des manants révoltés, des bâtards sans fortune, toutes sortes d'intrépides, amuèrent sous son drapeau, et il se composa une armée.

Elle grossit. Il devint fameux. On la recherchait.

Tour à tour, il seconrut le Dauphin de France et le roi d'Angleterre, les templiers dé Je'rusalem, le suréna des Parthes, le négus d'Abyssinie et l'empereur de Calicut.

برندگان گریزان، روستاییان شورشی، بی‌خانمان بی نان و نوا، گستاخان ناپروا از هرگونه، مشتاقانه در زیر پرچم او گرد می‌آمدند؛ او، بدین سان، لشکری فراهم آورد. لشکر بزرگ و انبوه شد. ژولین آوازه‌ای بلند یافت. از گوشه و کنار او را می‌جستند و به سویش می‌شتافتند. او ولیعهد فرانسه، پادشاه انگلستان، بهادران مذهبی اورشلیم، «سورنا» سردار پارتی، پادشاه حبشه و امپراتور کلکته را یکی پس از دیگری، یاری داد.

در نمونه سپسین، شش فعل در جمله‌های کوتاه و مستقل پیش رو داریم. نمونه پنجم:

Julien accourut à son aide, détruisit l'armée des infidèles, assiégea la ville, tua le calife, coupa sa tête et la jeta comme une boule par-dessus les remparts. Puis il tira l'empereur de sa prison et le fit remonter sur son trône, en présence de toute sa cour.

ژولین به یاری وی شتافت؛ سپاه ناگروندگان را در هم شکست؛ شهر را فرو گرفت؛ خلیفه را کشت؛ سر از تنش جدا کرد؛ و آنرا همچون گویی از فراز بارو فرو انداخت. سپس امپراتور را از زندان برآورد؛ و در پیشگاه تمامی درباریان، او را بر اورنگ فرمانروایی بازنشانید.

تأثیری که پس از خواندن آن به فرانسوی دست می‌دهد آشنایی با شخصیت ژولین است. جمله‌هایی این چنین تیز و بڑا با ما از شخصیت بس استوار ژولین سخن می‌گوید، او کارها را شتابنده انجام می‌دهد، اگر چه از دید دانشورانه هریک از این کارها شاید زمانی پر پهنه به درازا بیانجامد. کامیابی مترجم در دریافتن این زمینه است و ترجمه آن به همان ریخت و سرانجام القای همان دریافت و تأثیری که در متن پایه نهفته است.

۳- نقطه گذاری

در بخش آهنگ کلام از نقطه گذاری سخن به میان آمد. در پیوست آن باید گفت این سامان، بخشی از جان کلام است در متن پایه. چرا که آهنگ و ساختار نقلی آن از غربال نقطه گذاری گذشته است. آقای کزازی خود نیز این باب را در گفت و شنودی با فصل نامه مترجم شماره پنجم از سال دوم به فراخی کاویده‌اند. بنگرید به نقطه گذاری ترجمه در نمونه‌های نخست و چهارم.

۴- دامنه معنایی واژگان

استفاده از واژگان در این داستان بسیار نغز و باریک است. این ویژگی از آئی فلوربر است. از آنجا که داستا برگرد «دو غریزه ناساز در منش ژولین» می‌گردد، همانگونه که در صفحه هفتاد و هفت ترجمه آمده است:

۱- در سده‌های میانی، ریحان نشانه سنگدلی و شاه‌پسند نشانه الهام آسمانی بوده است: «فلوربر، بدی سان، باگزیدن این دو گل، دو غریزه ناساز را در منش ژولین و دو چهره سرنوشت او را نمادینه می‌کند» (ادوارد ماینیال (Edouard Maynial).

برخی از واژگان کلیدی دارای دو سوی می‌شوند. چرا که دو سویه بنیادین در افسانه هست. یکی سویه خدایی و دیگر سویه انسانی. مانند زندگی هر پاک مرد و قدیس. این دو سویه دو دامنه معنایی می‌آفریند و گردآوردن آن دو در یک واژه خود هنری است. در نمونه ششم یعنی:

On vivait en paix depuis si longtemps....

واژه paix از یکسو بازگوی نظم انسانی و مسیحی‌ای است که سرور سرای با دادگری و راهنمایی مردم در سرزمینی آباد بدان دست یافته است و از دیگر سو این واژه از صلحی سخن می‌گوید که نگاهبان آن دیوارهای کاخی است که حیات را هم حفظ می‌کند. حیاطی که سنگفرش آن به کف پوش کلیسا می‌ماند.* با نگاهی به ترجمه:

دیرگاهی می‌گذشت که همگان در مهر و آشتی می‌زیستند ...

می‌بینم که چه نغز این واژه به دو واژه ترجمه شده است که دو سویه گفته شده را می‌پوشاند.

نمونه هفتم در پیوند با دامنه معنایی واژگان است در آن هنگام که پای فرهنگ در میان است:

... et l'archer, qui tout le long du jour se promenait sur la courtine, dès que le soleil brillait trop fort, rentrait dans l'échauguette, et s'endormait comme un moine.

... و کماندار که سراسر روز را بر فراز باروها گشت می‌زد، آنگاه که خورشید تب‌آلوده می‌تابید، به درون دیدگاه برج درمی‌آمد؛ و چون کشیشی، آرام و آسوده دل، می‌خفت؛

مانندگی خفتن کماندار به خفتن کشیش در متن پایه بر خواننده فرانسوی روشن است. چرا که کشیش از همه چیز آسوده خاطر است. در ترجمه افزودن دو واژه «آرام و آسوده دل» که شاید از دید ریخت‌گرایانه جای درنگ دارد، به خواننده ایرانی یاری می‌دهد که این پیوند را دریابد. حتی اگر واژه کشیش با برابر نهادی فرهنگی مانند درویش که در فرهنگ ما نماد آسوده‌دلی است ترجمه می‌شد کاری بر خطا می‌نمود.

۵- باستان‌گرایی فلوربر

آنجا که از «چهار راه دبستان‌های ادبی» سخن به میان رفت، نامی هم از رمانتیسیم نئوکلاسیک برده شد. نئوکلاسیسیسم تأثیری است که فلوربر از محیط زندگانی خود گرفته است. ناپلئون سوم فرمان می‌دهد ساختمانها و آثار باستانی بازسازی شود. این کار زیر نظر معمار بزرگ و یوله لودوک انجام می‌گیرد. وی با زیاده‌روی بر گزافی که به‌کار می‌برد تا آنجا پیش می‌رود که حتی به آثار تاریخی چیزهایی هم می‌افزاید. او بنیادگذار شیوه گوتیک نو یا نئوکلاسیک می‌باشد.

فلوربر با الهام از پیرامون خود همین کار را در نوشته انجام داده است. نوشته‌ای پر از نشانه‌های تاریخی یا

* Peter Lund Hans, Études littéraires, Paris, puf, 1994.

بازگشت به سده‌های میانه*.

دیگر، استفاده فراوان از واژه‌های ناآشنا و کمیاب است که نشانگر نموده‌های باستان‌گرایانه نزد فلوبر است. این داستان برای خواننده معمولی (یا دبیرستانی) فرانسوی بدون یاری جستن از پاورقی و فرهنگ واژگان چنان ساده نمی‌نماید**.

این همه گفته شد تا به نکته ارزشمند زیر اشاره کنیم: بر همگان آشکار است که آقای کزازی باستان‌گرایی و سود جستن از واژگان پارسی ناب را خوش می‌دارند. پس این ترجمه ناوردگاه ایشان می‌توانست بود برای آوردن واژه‌های همسنگ متن. ولی می‌بینیم که تنها نه (۹) واژه از این ترجمه ناآشنا ارزیابی شده و مترجم آنها را در پاورقی باز گفته است. واژگانی مانند دد (جانور درنده)، خدو (آب دهان)، بهادر (شوالیه)، خوارداشت (تحقیر) و... که آنچه‌ای پیشی هم ندارد و معنی آن بر کمتر کتابخوانی پوشیده است. این نشان می‌دهد که واژه ناآشنا و کهن برای ما ایرانیان بسیار کمتر وجود دارد و متن پارسی شده به اندازه‌ای که متن پایه برای خواننده فرانسوی دشواری می‌تراشد، سختی‌آفرین نیست.

۶- فرانباشتگی

فلوبر آرایه‌های ادبی برگزاف، واژه‌ها و نامهای ویژه را تا آنجا انباشته می‌سازد که از دید نگارنده این سطور به فرانباشتگی راه می‌برد. این همه واژه ویژه بی‌گمان برای مترجم دشواری فراهم می‌کند. نمونه هشتم:

D'abord, on y distinguait vingt-quatre lévriers barbaresques, plus véloces que des gazelles, mais sujets à s'emporter; puis dix-sept couples de chiens bretons, tiquetés de blanc sur fond rouge, inébranlables dans leur créance, forts de poitrine et grands hurleurs. Pour l'attaque du sanglier et les refuites périlleuses, il y avait quarante griffons, poilus comme des ours. Des mâtins de Tartarie, presque aussi hauts que des ânes, couleur de feu, l'échine large et le jarret droit, étaient destinés à poursuivre les aurochs. La robe noire des épagneuls luisait comme du satin; le jappement des talbots valait celui des bigles chanteurs. Dans une cour à part, grondaient, en secouant leur chaîne et roulant leurs prunelles, huit dogues alains, bêtes formidables qui sautent au ventre des cavaliers et n'ont pas peur des lions.

Tous mangeaient du pain de froment, buvaient dans des auges de pierre et portaient un nom sonore.

La fauconnerie peut-être dépassait la meute; le bon seigneur, à force d'argent, s'était procuré des tierclets du Caucase, des sacres de Babylone, des gerfauts d'Allemagne, et des fauconspèlerins, capturés sur les falaises, au bord des mers froides, en de lointains pays. Ils logeaient dans un hangar couvert de chaume, et, attachés par rang de taille sur le perchoir, avaient devant eux une motte de gazon, où de temps à autre on les posait afin de les dégourdir.

نخست، در این گروه، بیست و چهار تازی درنده و ددآسا، تیزدوتر غزالان، اما در فرمانبری رام و آرام، نظرها را به خود درمی‌کشید؛ آنگاه هفده جفت سگ از گونه‌ای دیگر، با سینه‌هایی ستبر و بانگی بلند، که بر پیکرشان پاره‌هایی سپید بر زمینه سرخ دیده می‌شد، و هیچ شکاری را رد نمی‌کردند که از چنگشان

*- می‌دانیم یکی از آبخشورهای این افسانه، افسانه زین است که در سده سیزدهم میلادی به دست ژاک دو ورازیل نگاشته شده است.

** - متن فرانسوی انتشارات هاشت دارای ۱۶۱ پاورقی برای واژگان است.

بدر رود، در میان شکاریان گرد آورده شده بود. به منظور شکار گرازان و راه بردن به نهانگاه ددان، چه سگ از گونه‌ای دیگر که همچون خرس، کُرکی بلند پیکرشان را فرو می‌پوشید، در نظر گرفته شده بود. آن میان، دسته‌ای از سگان نگهبان تاتاری، به رنگ سرخ آتشین، با پیکری به بزرگی و بلندی درازگوش پشتشان فراخ و ساقهایشان راست و خدنگ بود، به منظور دنبال کردن گاووان وحشی بر سگان دیگر افزوده شده بود. کرک سگان بلند موی گوش آویخته، چون پرنیان می‌درخشید. عوعوی سگان «تالبو» در ارج بر ارزش، با بانگ تازیان بلندپای آواز خوان پهلوی می‌زد. در جایگاهی جداگانه، هشت سگ بیم‌انگیز و درنده خوی آلانی که زنجیرهایشان را می‌جنبانند و خشمگین دیده بر هر سوی می‌گردانند غرشی تندروار برمی‌آوردند؛ این سگان سهمگین بر شکم سوارکار برمی‌جهیدند و از شیران شرز پروا نمی‌کردند. سگان شکاری به تمامی، نان گندم می‌خوردند و در آبشخورهایی سنگی آب می‌نوشیدند؛ بر هر یک از آنها نامی آهنگین نهاده شده بود.

شاید شاهینها و باشه‌ها از سگان تازی نیز در می‌گذشتند؛ سرور مهربان، با برافشاندن سیم، باشه‌های نر «قفقاز»، شاهینهای سترگ «بابل»، بازهای «آلمان»، قوشهای سیاح را که بر فراز صخره‌ها، در کناره دریا‌های سرد، در کشور‌های دوردست، به بند کشیده شده بودند فراهم آورده بود. این پرنده‌گان تیزپرواز در انباری، پوشیده از گاه، جای داده شده بودند و به رده، بر بنیاد ژندگی و سترگی، بر تیرکی می‌آسودند. در برابر آنها کومه‌ای از گیاهان ریخته شده بود که گهگاه آنها را بر آن می‌نهادند، تا از کرخسی و سستی درآوردنشان.

ما برای این واژه‌های قاموسی ویژه و تک معنایی مانند نام نژاد سگ یا گونه پرنده برابر نهادهای کمی داریم شاید دوستان ما در علوم طبیعی روزی به گردآوری این گونه نامها تا آنجا که میان خاور و باختر زمین همسان است، بپردازند. پس چه باید کرد؟ نام گونه را به فرانسوی بیاوریم یا شرح دهیم و در دام بازسازی متن بیافتیم؟ در نمونه هشتم مترجم از دید فراگیر این گونه عمل کرده است:

l'évrier barbaresque	تازی درنده و ددآسا
chien breton	سگ از گونه‌ای دیگر
griffon	سگ از گونه‌ای دیگر
mâtin de Tartarie	سگ نگهبان تاتاری
épagneul	سگ بلند موی گوش آویخته
talbot	سگ تالبو
bigle	تاری بلند پای
dogue alain	سگ آلانی
tiercelet (du Caucase)	باشه نر (قفقاز)
sacre (de Babylone)	شاهین سترگ (بابل)
gerfaut (d'Allemagne)	باز (آلمان)
faucon pèlerin	قوش سیاح

می‌توان این تفسیر واژه‌ها را برآمده از کمبود برابر نهاد پارسی این گونه واژگان قلمداد کرد.

۷- نتیجه گیری

این اثر صد و هفت سال پس از نگاشته شدن و در ایران زمین به پارسی برگردانده شده است. اگر چه ویژگی‌های زمانی و مکانی و هر آنچه به اندام شش بخش در این جستار گفته آمد، راه را برای پایایی ترجمه بس دراز می‌دارد و باید برای داوری هنوز سالها چشم براه نشست- چونان ما، چهارده سال پس از ترجمه - پیشاپیش ترجمه را به اندازه اثر دلنشین و کاری می‌یابیم. گاه این کارگر افتادن تا جایی پیش‌رفته که ترجمه از اثر پیشی گرفته است. نمونه را، صحنه‌ای که ژولین از شکار به خانه بازآمده و گویا مردی را در بستر همسر خود یافته است. نمونه نهم:

Il se recula, croyant devenir fou; mais il revint près du lit, et ses doigts, en palpant, rencontrèrent des cheveux qui étaient très longs. Pour se convaincre de son erreur, il repassa lentement sa main sur l'oreiller. C'était bien une barbe, cette fois, et un homme!

Éclatant d'une colère démesurée, il bondit sur eux à coups de poignard et il trépigait, écumait, avec des hurlements de bête faure.

پنداشت که دیوانه شده است؛ واپس رفت؛ اما به نزدیک بستر بازآمد؛ و انگشتانش که بر بالش کشیده می‌شد، به گیسوانی بس بلند بازخورد. برای آنکه دل آسوده شود که در اندیشه خود بر خطا بوده است، دیگر بار، به آرامی، دستی بر بالش کشید. این بار، بی‌گمان، آنچه دست او بدان سوده شده بود، ریشی بود؛ مردی بود! مردی خفته در بستر همسرش!

برافروخته و آسیمه از خشمی بیکرانه، بر آنها برجهید و با دشنه، ضربه‌هایی چند بر آن دو فرود آورد؛ در این هنگام، پای بر زمین می‌کوفت؛ کف بر دهان می‌آورد؛ و همچون جانوری وحشی نعره برمی‌کشید...

به‌روشنی درمی‌یابیم که شور و جوش و خروش در متن پارسی کرده بسیار بیشتر از متن پایه است. این از آن روی است که گویی فلور پارسی آموخته باشد و در نمونه نهم از ارج ناموس در فرهنگ خاور زمین برانگیخته شده باشد و آنگاه افسانه ژولین، تیمارگر پاک را نگاشته باشد.

امیرمعزالدین مغانی طرقی

دانشگاه فردوسی مشهد

دانشجوی کارشناسی ارشد